بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محم جواد شبیری 29 فروردین 1394.

بحث سر این بود که حبوه آیا واجب است یا مستحب. عرض کردیم این وجوب یا استحباب حبوه یکی از نکاتی که در موردش مطرح است این است که اعیانی که حبوه به آنها تعلق می گیرد کدام هستند. خب روایات مختلف تعبیر کرده بودند. بعضی از این تعبیرات را به بعضی دیگر می شد ارجاع داد. یک سری مکمل هایی را عرض می کنم و بعضی هایش را اصلا ثابت نیست. یکی از آنها که ثابت نیست در آن روایت ربعی بن عبدالله راحله بود. راحله را گفتیم که در نقل شیخ صدوق راحله وارد نشده است. ولی در نقل تهذیب و استبصار که از کافی هم برداشته اند راحله ذکر شده است. ما عرض می کردیم این احتمال اینکه راحله و رحل اینها از باب نسخه بدل باشند و جمع بین رحل و راحله از باب جمع بین نسخه صحیح و نسخه مصحف باشد این طبیعی است. گاهی اوقات مثلا در حاشیه کلمه رحل در بعضی نسخ رحله، راحلته نوشته می شود نسخ بعدی می آیند به تصور اینکه این عبارت از متن ساقط شده است آن را داخل در متن می کنند. بنابراین این احتمال جدی است که در منابع اولیه ای که در اختیار شیخ کلینی بوده است راحلته زائد واقع شده است .بنابراین راحلته با توجه به عدم نقل شیخ صدوق قابل اعتماد نیست. البته یک چیز جالبی این جا هست آن این است که در کتاب های زیادی اتفاقا راحله را به صدوق نسبت داده اند. به نظرم اصل آن از شهید ثانی در رساله حبوه اش است. بعد از آن در کلمات فقها وارد شده است دیگر مراجعه به اصل فکر می کنم نکرده اند. من یک سری آدرس هایی که این کلمه راحله را به صدوق نسبت داده اند رسائل شهید ثانی صفلحه 222. مسالک الافهام جلد 13 صفحه 131. کفایه الاحکام جلد 2 صفحه 828. مفاتیح الشرایع جلد 3 صفحه 330. النخبه صفحه 289 در حاشیه اش آمده است. الانوار اللوامع که شرح مفاتیح است جلد 14 ضقحه 502. مستند الشیعه جلد 19 صفحه 212. جواهر الکلام جلد 39 صفحه 130. الرسائل الاحمدیه جلد 3 صفحه 58. مبانی منهاج الصالحین آقای قمی حاج آقا تقی جلد 10 صفحه 826. فقه الصادق آقای روحانی جلد 24 صفحه 305 و رساله آقا شیخ محمد تقی هروی که در مجله فقه اهل بیت چاپ شده است. شماره مجله 46 صفحه 245. اینها به شیخ صدوق نسبت داده اند که ایشان قائل است که راحله جزو حبوه است می گویند چون روایتی که مشتمل بر راحله هست آن را آورده است. در حالی که ایشان همان روایت را آورده است ولی در نقل ایشان راحله ندارد. هم چنان که مرحوم شیخ حر در وسائل جلد 26 صفحه 97 ذیل 32567 تصریح به این معنا کرده است البته مرحوم نراقی در مستند یک عبارتی دارد ایشان در مورد راحله می گوید که در بعضی نسخ فقیه راحله وارد نشده است. مستند الشیعه جلد 19 صفحه 214. که از آن کأنه شاید ممکن است استفاده شود که در بعضی نسخ فقیه راحله داشته است. من مطمئن نیستم که مرحوم نراقی به نسخه ای از فقیه دسترسی داشته باشد که مشتمل بر راحله است. احتمال می دهم از همین نقلیاتی که در کتب فقها از شیخ صدوق شده است به آ« اعتماد کرده اند و آن نقلیات هم خیلی هایش به تبع هم دیگر است. عرض کردم یکی از مشکلاتی که در نقل های فقهای ما هست در کتب فقهی این است که به اصل مراجعه نمی کنند و از هم دیگر متن روایات را هم اخذ می کنند و می آورند. این است که خیلی قابل اعتماد نیست به این نقلی که مرحوم نراقی از عبارتش ایهام دارد که کأنه از بعضی نسخ فقیه راحلته هم دارد. علی تقدیر راحلته که قابل اعتماد نیست. اما سایر چیزهایی که در این روایات وارد شده است. خب عرض کردم رحل را که در بعضی روایات ندارد فقط به ثیاب و اینها اکتفا کرده است می شود رحل را هم نوعی از ثیاب دانست که ثیاب انسان در هنگام سفر هست و امثال اینها. از ملحقات ثیاب دانست و آن را اشکالی ندارد جمع بین این روایات. ولی عمده اش این است که بعضی روایات اصلا با هم دیگر متفاوت هستند. مثلا همین روایت ربعی بن عبدالله را ببینید. روایت ربعی بن عبدالله عن ابی عبدالله علیه السلام همین روایت را در نقل حماد بن عیسی سیف و خاتم و مصحف و کتب و رحل و حالا راحله را هم کنار بگذاریم کسوه دارد. سیف و خاتم و مصحف آن در نقلی که ابن ابی عمیر از ربعی دارد آنها هم آمده است. ولی اولا کتب نیامده است در نقل دیگر کسوه نیامده است و به جایش درع آمده است. اینها را چه کار کنیم؟ اینها دیگر آن جمع هایی که می گفتیم در مورد اینها جاری نمی شود. به نظر می رسد که اینها بینشان یک نوع تفاوتی وجود دارد این جور نیست که ظهورات اینها با هم منافات نداشته باشند. ولی به نظر میرسد که در واقع اینجا دو شهادت از سوی روات هست. یکی شهادت به اینکه در عبارت اصلی کسوه و رحل بوده است. حالا درع را اینکه درع را در موردش اول صحبت کنم تا بعد بیایم به اینکه چطور رحل و کسوه را چه کار کنیم. در مورد درع ما در جلسه قبل عرض کردیم که درع ممکن است به معنای پیراهن باشد و بنابراین همان داخل در کسوه باشد و با کسوه قابل جمع باشد. در مستند و اینها به این معنا اشاره می کند که کثیرا ما قمیص درع به معنای قمیص به کار می رود. بنابراین معلوم نیست که درع چیزی جدید باشد غیر از کسوه باشد. ولی من بعد مراجعه کردم به لغت نشد در عبارت های حدیثی که می گویند کثیرا ما درع به معنای قمیص به کار رفته است مراجعه کنم. ولی در کتب لغت که مراجعه کردم درع به معنای مطلق قمیص نیست یک لباس خاص زنانه است. یک لباس خاص زنانه است که وصف آن هم گفته اند که آستین دار هست و پایینش بسته شده است یک نوع زیر پیراهن زنانه است و امثال اینها یا حالا بعضی جاها قمیص المرأه به طور کلی گفته اند بعضی جاها یک قمیص خاص یک پیراهن خاص. اما اینکه درع به معنای مطلق قمیص چه قمیص مردانه چه زنانه اطلاق شده باشد. آن به نظر می رسد که نباشد. درع معنای شایعش به معنای زره است. زره را می شود کسوه را یک معنای عام گرفت که درع را هم شامل شود. از این جهت مسئله ای نیست. ولی صحبت سر این است که اگر مطلق کسوه جزو حبوه هست چرا اختصاص به درع داده است و فقط درع را ذکر کرده است. به طور طبیعی باید مطلق کسوه را ذکر کند. اختصاص درع به ذکر از چه جهت است؟ این یک سوالی مطرح می شود. من فکر می کنم که آن مشکل دیگری که در این روایات هست اگر برطرف کردیم این مشکل هم برطرف می شود. آن این است که همین روایت ربعی بن عبدالله در نقل حماد بن عیسی کتب و کسوه را دارد. ولی در نقل ابن ابی عمیر کتب و کسوه را ندارد. این را چه کار کنیم؟ به نظر می رسد که در واقع دو تا بین یک شهادت اثباتی حماد بن عیسی با یک شهادت نفیی ابن ابی عمیر نسبت به ربعی بن عبدالله تفاوت وجود دارد. حماد بن عیسی م یگوید که در نقل، اولا اینها یک روایت است. اینکه اینها دو روایت باشند بسیار مستبعد است. تعدد روایتش مستبعد است بنابراین در واقع حماد بن عیسی می گوید که ربعی بن عبدالله در روایتی که از امام صادق ع نقل می کرد کتب و رحل و کسوه را ذکر کرده بود. ولی ابن ابی عمیر می گوید که اینها را ذکر نکرده بود. کأنه یک شهادت سلبی دارد بر اینکه اینها را ذکر نکرده بود.

سوال: ....

پاسخ: چون در مقام بیان این است که آن چیزی که امام علیه السلام به ربعی بن عبدالله گفته است را بیان کند دیگر. این در این مقام است دیگر. یعنی در واقع اینها یک تعارض دارند دراینکه روایتی که ربعی بن عبدالله عن ابی عبدالله ع نقل می کند به چه شکل بوده است. در نقل حماد بن عیسی می گوید که کتب و رحل و کسوه را داشته است در نقل ابن ابی عمیر می گوید که اینها را ندا شته است. به نظر میرسد که شهادت اثباتی اقوی هست از شهادت نفیی. و این شهادت اثباتی را باید اخذ کرد و آن شهادت نفیی را به اینکه از حافظه اش افتاده است و ولو یک نوع شهادتی هست ولی این شهادتی است یعنی کاشفیت شهادت اثباتی از وجد از کاشفیت شهادت نفیی قوی تر هست. این همان نکته ای که آقایان گاهی اوقات تعبیر می کنند در اصاله عدم زیاده و نقیصه می گویند جایی که امر مردد باشد بین اینکه در اصل بوده است از قلم سقط شده است با اینکه نبوده است و اضافه شده است می گویند اصل این است که بوده است و سقط شده است. می گویند علت آن این است که سقط شدن از حافظه فراموش شدن خیلی طبیعی تر از این است که همین جوری اینها اضافه شود. اینکه کتب و رحل و کسوه اضافه شدنش این احتمالش خیلی غریب تر از این است که یک چیزی این وسط نبوده است و اضافه شود خیلی بعید است ولی اینکه اینها بوده است و حذف شده است طبیعی است. به خصوص در خصوص مورد ابن ابی عمیر چون در موردش گفته اند که ابن ابی عمیر کتاب هایش را فراموش کرده است کتاب هایش را دفن کرده یا در طاقچه بوده و از بین رفته و به حافظه خود اعتماد می کرده است. این جهت هم مؤید این است که در خصوص این روایت این نکته وجود دارد که اینجا یک نوع اشتباهی رخ داده است و عدم ذکر کتب و رحل و کسوه از این باب باشد. البته این راه حلی که ما می گوییم، بحث چیز را بحث درع را حل نمی کند. چون چطور شد که اینجا در نقل ابن ابی عمیر بحث درع آمد و این نقل درع هم در این روایت ربعی بن عبدالله هست هم حماد بن عیسی عن حریز عن ابی عبدالله هم سیف درع خاتم و مصحف در آن وجود دارد آن هم امثال اینها. من احتمال می دهم که ممکن است درع که ابن ابی عمیر نقل کرده است از آن روایت به ذهنش یعنی می خواهم این را عرض کنم که اینجا یک نوع اشتباهی برای ابن ابی عمیر در این نقل رخ داده است و آن این است که درع از آن نقل به این نقل آمده است. بنابراین ما عمدتا باید بین نقل ربعی بن عبدالله و نقل حریز ببینیم چه کار می کنیم. یعنی اگر توانستیم بین نقل حریز و نقل ربعی بن عبدالله جمع کنیم بین اینها جمع کنیم خب اینکه چرا در نقل ابن ابی عمیر این نیامده است آن را ممکن است بگوییم که از روایت دیگری که در مسئله بوده است آن درع به ذهن ابن ابی عمیر باقی مانده است و قاطی شده است این دو تا روایت.

سوال:....

پاسخ: نه راوی آن ابن ابی عمیر نیست. حماد بن عیسی عن حریز عن ابی عبدالله علیه اسلام است. خب عرض کنم خدمت شما اگر حالا آن باشد اینکه ببینیم آن روایت حریز را با روایت ربعی بن عبدالله چه جوری جمع می کنیم باشد بعدا در موردش یک مقداری صحبت خواهم کرد. قبل از آن یک نکته ای در مورد ثیاب عرض کنم بعد می آییم اینجا. در بعضی روایات ما تعبیر کسوه دارد و بعضی روایات دیگر تعبیر ثیاب دارد با تصریح به ثیاب جلده. روایت شعیب بن اغرقوفی سماعه ثیاب ثیاب جلده امثال اینها است. مراد از این ثیاب و ثیاب جلده چیست؟ به نظر می رسد که یک احتمال این است که مراد از ثیاب جلده پیراهنی باشد که به بدن چسبیده باشد. یعنی زیر پیراهنی. نچسبیده باشد صلاحیت چسبیدن به بدن داشته باشد. شما هیچ وقت کت را همین جوری نمی پوشید ولی این پیراهن ممکن است انسان با زیر پوش بپوشد یا بدون زیر پوش. ثیابی که صلاحیت ملاثق جلد بودن داشته باشد. ولی به نظر می رسد که ثیاب جلده یک همچین ظهوری ندارد که خصوص ثیاب ملاثق بدن باشد. یک اجمالی در ان هست احتمال دارد که مراد از ثیاب جلده در مقابل ثیاب ندوخته باشد. پارچه. چون کلمه ثیاب خیلی وقت ها در عربی به پارچه ندوخته هم ثیاب گفته می شود. این می خواهد بگوید پارچه ای که ندوخته است و می تواند بر جلد انسان قرار گیرد. در مقابل ثیاب ندوخته. این یک احتمال. مرحوم نراقی در مستند احتمال دیگری ذکر کرده است من فکر می کنم این احتمالی که من عرض می کنم بهتر از آن احتمال باشد. آن هم خوب است نمی خواهم آن احتمال را هم انکار کنم. ایشان می گوید که ثیاب گاهی اوقات به فرش و قالی و این جور چیزها مثلا فرض کنید که لباس، چیز پرده ای که آویزان می شود به اعتبار اینکه ثیاب اتاق هست ثیاب البیت هست امثال اینها. اینها ممکن است از باب این است که آن چیزهایی که جنبه پارچه ای دارد مثل فرش و اینها را نمی خواهد بگوید یعنی آن چیزی که ملبوس باشد نه چیزی که فرش باشد پرده باشد آنها را می خواهد خارج کند. آن هم احتمال دارد ولی فکر کنم آن احتمالی که من عرض کردم روشن تر باشد. علی ای تقدیر عرض من این است. این نکته را توجه فرمایید که این ثیاب جلده یک ظهوری ندارد که این ظهور اجمال دارد. و با اجمال داشتنش دیگر ما باید به آن اطلاق کسوه تمسک کنیم. آن کسوه باید دید که آن کسوه به چه معنا است هر مقداری که از آن کسوه ما در آوردیم این ثیاب جلده را به همان کسوه ارجاع دهیم. خب ان قلت که یک بحثی هست آقایان دارند که آیا اجمال مخصص منفصل به عام سرایت می کند یا خیر. معمول آقایان می گویند اجمال مخصص منفصل به عام سرایت نمی کند. ولی حاج آقا قائل هستند که اجمال مخصص منفصل هم به عام سرایت می کند. آیا طبق این قاعده هم ما می توانیم اینجا هم همین جور مشی کنیم؟ پاسخ مطلب این است که این بحث ربطی به آن بحث ندارد یک موقعی است ما اصل مخصص بودن یک تعبیر مسلم است. یک اکرم العالم وارد شده است از آن طرف گفته است لا تکرم العالم الفاسق. نمی دانیم فاسق مطلق مرتکب گناه هست یا خصوص مرتکب کبیره هست؟ اجمال مخصص هست بنابر هر معنایی این را بکنیم تخصیص می زند ولی چقدر تخصیص می زند. فقط مرتکب کبیره از تحت عام خارج می شود یا مرتکب کبیره و صغیره هر دو از تحت عام خارج می شود. این جایی هست که یک مخصصی وجود دارد اصل مخصص بودنش مسلم هست اجمال مخصص منفصل به عام سرایت می کند. این درست. ولی یک جایی هست که نه، دو تا معنا یک عبارتی دارد بنا بر یکی از این معانی مخصص است بنا بر یکی از این معانی اصلا مخصص نیست. یک اکرم العالم داریم از آن طرف گفته اند لا تکرم زیدا نمی دانیم مراد از این زید، زید عالم است تا مخصص اکرم العلما باشد یا زید جاهل است که مخصص نباشد. اینجا دیگر آن بحث نیست. احتمال المخصص است. اصل مخصص بودن محل تردید شده است. بنابراین اینجا دیگر باید به آن عام تمسک کرد چون اصل تخصیص ثابت نیست. اینجا هم همین است. ما می گوییم که ثیاب جلده بنا بر بعضی از معانی اش مخصص است. اگر مراد از ثیاب جلده می خواهد بگوید که ثیاب ملاثق جلد. سیاقی که به پوست بدن انسان چسبیده باشد. اما اگر گفتیم که ثیاب جلده در مقابل ثیاب ندوخته است. یا در مقابل قالی و پرده و ثیاب کعبه مثلا کسوه امثال این ثیاب کعبه و امثال اینها هست. در مقابل این چیزهایی که پوشیدنی نیست. بنابراین با کسوه اصلا منافات ندارد. این معنا خلاصه نمی خواهد تخصیصی برای کسوه وارد نمی کند. پس بنابراین چون احتمال المخصص است. احتمال المقید است. با احتمال مقید نباید از اطلاق کسوه رفع ید کرد. پس بنابراین، این داخل در این بین کسوه و ثیاب جلده هم هیچ تنافی در اینجا وجود ندارد اینها بحثی نیست.

سوال:... فرمود مخصص کسوه می شود؟

پاسخ: نه نمی شود. مرحوم نراقی هم، سه تا احتمال ذکر کردیم یکی اینکه مراد از ثیاب جلده ثیاب ملاثق جلد باشد خب این مخصص است دیگر. کسوه می گوید مطلق کسوه چه ملاثق جلد باشد چه نباشد.

سوال:...

پاسخ: بحث درع را حالا کاری نداریم. می خواهیم اول چیزهای دیگر را حل کنیم تا بعد برسیم آن نقلیاتی که عرض کنم، چیز های ساده ترش را حل کنیم. درع یک مقداری دشوار است حالا آن را بعدا صحبت می کنیم. می خواهم بگویم که بین ثیاب جلده و کسوته، اینها تنافی وجود ندارد. کسوه یعنی لباس انسان پوشیدنی انسان. مطلق لباس ولی لباسی که پوشیده می شود. ما یکسوا البدن آن چیزی که بدن انسان را می پوشاند. بنابراین معنا چه ملاثق بدن باشد چه نباشد کسوه را شامل می شود. ثیاب جلده هم بنا بر بعضی از معانی به همین معنای کسوته است. بنا بر بعضی از معانی دیگرش مخالف هست. پس بنابراین ثیاب جلده یک ظهوری در معنایی که مخالف کسوه باشد ندارد. این اجمال سبب می شود که طبق بعضی از معنی ها مخصص یا مقید باشد طبق بعضی از معنی ها مخصص یا مقید نباشد. پس بنابراین اصلا ثابت نیست که آن کسوته که در آن روایت هست را از تحت آن دلیل بخواهیم خارج کنیم. پس ثیاب جلده هم به همان جا بر می گشت. بنابراین روایت سماعه و روایت ابی بصیر روایت شعیب اغرقوفی اینها ثیاب جلده دارند که با آن کسوه بنا بر آن یکی از تفسیر ها اینکه اصلا ثیاب جلده برای اخراج، به خصوص آن معنایی که من عرض می کردم من تصور می کنم که ظاهرش هم باید این باشد. یعنی ثیاب جلده ثیاب در روایات اینکه در فرش و پرده به خصوص فرش و اینها اطلاقاتش خیلی اطلاقات مجازی است. ولی ثیاب به معنای مطلق پارچه اطلاق شدنش چون مثلا شما محرمات احرام ببینید ثیاب احرام و امثال اینها که ثیاب تعبیر می شود آن یک معنای عام هست. و خیلی هم خلاف ظاهر هم نیست. یعنی اینکه ثیاب یک معنای عام داشته باشد اصلا ظاهر ثیاب یک معنایی است که ثیاب قابل پوشیدن ندوخته و دوخته را همه را شامل می شود و طبیعی است که آن نیاز به تقیید کردن به ثیاب جلده داشته باشد. اصلا شمول آن نسبت به فرش و قالی و این جور چیز ها خیلی بعید است. این است که من تصور می کنم که اصلا ظهور روایت. اصرار به این ندارم ولی می خواهم بگویم که اگر هم کسی آن معنایی که ما عرض کردیم ذکر نکند بالاخره این معنا، یا معنای صاحب مستند را مرحوم نراقی را ذکر کند اینها خیلی قوی تر از این است که ثیاب جلده برای اخراج ثیاب مثلا کت و امثال اینها است. به خصوص با توجه به اینکه من هیچ کسی را ندیدم که ثیاب را اختصاص به ثیاب جلده دهد. البته مرحوم نراقی که البته ذکر کرده است برای رد کردن. مرحوم نراقی ذکر کرده است که مراد از ثیاب جلده ثیاب ملاثق بدن نیست. اینکه هیچ کسی هم این معنا از ثیاب جلده نفهمیده است. به خصوص فقها به جای ثیاب جلده ثیاب بدنه تعبیر کرده اند. ثیاب بدنه ظهورش در این است که در مقابل ثیاب ندوخته است قوی تر هم هست. فقها معمولا ثیاب جلده تعبیر نمی کنند ثیاب بدنه تعبیر می کنند که ظهور آن در این معنا قوی تر است. علی ای تقدیر عرض من این است که یا ما می خواهیم بگوییم که ظهور ثیاب به جلده یا ثیاب بدنه در این هست که مطلق کسوه را می خواهد شامل شود یا لا اقل اگر ظهور هم قائل نشویم، ظهور در خلاف ندارد ظهور در تخصیص ندارد. می تواند معنایش معنایی باشد که با کسوه قابل جمع باشد. پس بین کسوه و ثیاب جلده هم تعارض آن چنانی نیست.

سوال:.... که در مورد ثیاب کردید شما خود معنای کسوه هم روشن است؟

پاسخ: کسوه که روشن است. نفقه و کسوه که می گویند که واجب است آن چیزی که انسان باید بپوشد. یعنی آن چیزی که انسان می پوشد. البته اینکه می پوشد بعضی از چیز ها هم تعبیر پوشیدن ما در موردش به کار می بریم مثل لبس الخاتم، کلاه پوشیدن امثال اینها ولی کسوه همچین ظهوری ندارد. حتی جوراب. کلاه، کمربند امثال اینها را شامل شود. و این قدر مسلمش هم کسوه هم ثیاب خصوص پیراهن و این جور چیزها است. اما اینکه بیشتر از اینها را بخواهیم ما داخل در کسوه کنیم آن خیلی روشن نیست. یک تفاوت دیگری یک چیز دیگری اینجا ما داشتیم در بعضی تعبیرات سیف و سلاح هست و در بعضی جاها فقط سیف دارد. این را چه کار کنیم؟ این را عرض کردم جمع آن این است که سیف یک معنای عامی باشد که سلاح را هم در بر گیرد. مرحوم نراقی ایشان یک تعبیر دیگر دارند. ایشان می گویند که اینکه ما سلاح را داشته باشیم، سلاح فقط در موثقه فضلاء وارد شده است. موثقه فضلاء آن روایت زراره محمد بن مسلم و بکیر و فضیل بن یسار هست که عن احدهما علیه السلام این چهار نفری از عن احدهما نقل کرده اند لفظ سلاح هم در آن وارد شده است اینجا دارد سیفا أو سلاحا. و این أو سلاح ممکن است، در روایت مرسله ابن اذینه عن بعض اصحابه عن احدهما هم سیفا و سلاحا هست ولی آن به جهت مرسل بودن قابل اعتماد نیست. این موثقه فضلاء هم سیفا أو سلاحا دارد. و چون أو سلاحا دارد ممکن است این تردید از راوی باشد. یعنی راوی نمی دانسته است که امام علیه السلام سیفا تعبیر کرده است یا سلاحا تعبیر کرده است. پس بنابراین سلاح قابل استناد نیست به دلیل عدم ثبوت. ولی به نظر می رسد که اولا در خود سیفا أو سلاحا، اینکه این را حمل کنیم برای تردید از راوی این خیلی بعید است. ظاهر سیفا أو سلاحا این است که خود امام علیه السلام می گوید امام فرموده است سیفا أو سلاحا. اینکه بگوییم راوی مردد بوده است که امام سیفا، این ظاهر این سیفا أو سلاحا تردید در کلام امام علیه السلام است. این یک جهت. تردید به این معنا نه تردیدی که امام مردد است که، یعنی اگر بین سیفا أو سلاحا با سیفا و سلاحا تفاوتی نیست. سیفا و سلاحا اگر باشد اینکه سیفی به جا بگذارد و سلاحی به جا گذارد این در واقع اینها را از یک باب دانسته شده است. یعنی از باب اینکه اگر سیف جا بگذارد اینجا چه واو تعبیر کنیم چه أو تعبیر کنیم از باب انحلالی است. سیفا و سلاحا یعنی منحل است اگر سیف یا سلاح به جا بگذارد جنبه انحلالی دارد این مفهوم واو به نحو انحلالی با مفهوم أو خیلی تفاوت جدی ندارند. پس بنابراین اولا یسفا أو سلاحا به نظر می رسد که اینکه ما این را تردید از راوی بگیریم خیلی خلاف ظاهر است. وجهی ندارد. امام اینکه شما بگویید که یک نکته اینکه تردید راوی ذاتا خلاف ظاهر است نکته دوم اینکه آن روایت مرسله ولو ذاتا، این نکته را توجه کنید این نکته نکته مهمی است. روایت مرسله ذاتا حجیت ندارد. ولی یک با وجود اینکه ذاتا حجیت ندارد همین کافی است برای اینکه ما بگوییم سلاحا در کلام امام علیه السلام وجود داشته است. چون تعبیر می کند سیفا و سلاحا. چطور؟ می خواهم یک بحث اصولی را که حاج آقا یک موقعی متذکر می شدند اینجا متذکر شوم خیلی مهم است این. آن این است، ببینید گاهی اوقات یک روایت دو نقل دارد. یک نقل آن معتبر است و یک نقل آن غیر معتبر است. نقل غیر معتبر یک ریزه کاری ای تفاوت دارد که این ریزه کاری داعی بر کذب نسبت به خصوص آن ریزه کاری وجود ندارد. به نظر می رسد که اینجا آن روایت غیر معتبر هم قابل استناد هست. یعنی این جور نیست که ولو به جهت یعنی آن روایت معتبر کشف می کند که اصل این صادر شده است و این تفاوت ها و ریزه کاری هایی که هست باید از باب سهو باشد. آنجا سهو به توسط راوی روایت معتبر صورت گرفته باشد یا به توسط راوی روایت غیر معتبر اینها یکسان است. یعنی این جور نیست که، اینجا سیفا و سلاحا یا سیفا أو سلاحا اگر ما یک جهت این است که ما می گوییم اینها معنا هایشان یکی است. سیفا و سلاحا با سیلا أو سلاحا معنا هایشان یکی است و اصلا با هم تعارض هم ندارند. ولی این نکته را می خواهم عرض کنم که اگر سیفا أو سلاحا مردد باشد بین اینکه آیا این سیفا أو سلاحا از باب تردید راوی است یا تردید در کلام امام علیه السلام هست. درست؟ اینکه در نقل مرسل هر دو را دارد این نقل مرسل در واقع هر دو این چیز هافرض کنید آن نقل مرسل معتبر می شود و رفع اجمال از آن تعبیر می کند. یعنی سیلفا أو سلاحا اگر ذاتا هم مردد بین این باشد که آیا امام علیه السلام هر دو را فرموده است یا راوی مردد است که سیفا أو سلاحا تعبیر شده است. آن روایت مرسل بعد از اینکه کسب اعتبار کرد از این روایت معتبر، رفع اجمال از این روایت معتبر می کند. نه اجمال دلالتی، اجمال دلالتی نیست، اجمال در اینکه آیا سیفا أو سلاحا را هر دو اش را امام فرموده است یا امام علیه السلام یکی از این دو را فرموده است. آن روایت می گوید سیفا و سلاحا صریح است در اینکه امام علیه السلام هر دو را فرموده است. آن رفع اجمال از این می کند. یعنی از فرض کنید ابن اذینه شما می گویید اینجا مردد است بین اینکه آیا ابن اذینه سیفا أو سلاحا را می خواهد نسبت دهد یا امام علیه السلام سیفا أو سلاحا. در نقل دیگر ابن اذینه چون صریح است که سیفا و سلاحا آورده است آن رفع اجمال می کند. جمع بین این دو تعبیر با هم دیگر این می شود که امام علیه السلام هم سیف را تعبیر کرده است هم سلاح را تعبیر کرده است. حالا با تعبیر واو گفته است یا با تعبیر أو گفته است آن را خیلی اصرار نداریم چون بین واو و أو اصلا تنافی نبود. گفتیم چه واو باشد چه أو باشد معنایش به هم دیگر بر می گردد. سیفا و سلاحا با سیفا أو سلاحا معنایش یکی است ولی اگر اجمالی هم در اینکه تردید از راوی است یا تردید از امام علیه السلام وجود داشته باشد که ما می گوییم اجمال هم ندارد اگر اجمالی هم وجود داشته باشد آن مرسل رفع اجمال می کند.

سوال:...

پاسخ: عین همین است عبارتش. ابن اذینه عن بعض اصحابه عن احدهما علیهم السلام دارد. سیفا و سلاحا هست. آن واو دارد این أو دارد. اینها در واقع یکی بحث واو است در واقع مرسله شهادت می دهد که هم سیف وجود داشته است هم سلاح. حالا با تعبیر واو یا أو آن یک تعبیر دیگر بحث است. یعنی در واقع مرسله شهادت می دهد به اشتمال کلام امام علیه السلام بر سیف و سلاح هردو. می گوید هم سیف داشته است هم سلاح داشته است. این عبارت اگر اجمال داشته است در اینکه تردید از راوی است یا تردید از امام علیه السلام با توجه به آن می گوییم تردید در کلام امام علیه السلام وارد شده بوده است. اما حالا واو بوده است یا أو بوده است را نمی خواهیم خیلی نمی خواهیم اثبات کنیم.

سوال:...

پاسخ: نه آخه چه انگیزه ای است که حالا سلاح را یکدفعه اضافه کنند به روایت. اینها چیزهایی هست که احتمالات عقلایی نیست نه اینکه داعی عقلایی بر،

سوال:...

پاسخ: بحث این است که به خصوص در اینجا سیفا أو سلاحا بگوییم که حالا اینجا که خیلی روشن تر هم هست. بگوییم دقیقا همان چیزی را که به عنوان تردید در راوی، راویان دیگر بوده اند همان را به امام نسبت داده است. این را تقریبا آدم مطمئن است که چنین نیست. حالا این مورد که خیلی واضح تر است. در نقل این چند نفر می گویند که بالاخره سیف یا سلاح را یا از باب تردید در راوی یا از باب تردید در امام وجود داشته است. آن یکی هم عین همین، همین سیف و سلاح را آورده است. اینجا خیلی واضح تر از بعضی از مثال های دیگری هم که هست خیلی جا ها واقع آن این است که حالا وقت گذشته است این را اجازه دهید فردا توضیح دهم. چون نکته مهمی است حاج آقا یک بار در قاعده لاضرر این مطلب را اشاره میکردند. قبل از آن هم به ذهنم رسیده بود در قاعده لا ضرر دیدم حاج آقا فرمودند که بعضی از نقل های غیر معتبر لا ضرر به وسیله نقل های معتبر لا ضرر نقل هایی که تفاوت آنها از باب نقل به معنا است. آنها ممکن است اعتبار داشته باشد و این دو نقل با هم چیز پیدا کنند.

سوال:...

پاسخ: حالا آن یک جنبه های دیگری دارد. اینها عین هم هستند. این را فردا انشاءالله در موردش توضیح میدهم. عمده نحوه جمع بین روایت ربعی بن عبدالله است با روایت حریز که درع در آن دارد در این روایت چیز نیست. این را باید دید که چه کار باید بکنیم. این را انشاءالله هم توضیح این مطلب هم چیز دیگر را فردا انشاءالله در موردش صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد